

بررسی قول به زیادت امکان بر ماهیت (۲)

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ذهن، ظرف وجودی امکان

عرض شد که مرحوم آخوند ادله قائلین به زیادت امکان بر ماهیت را در تحقق خارجی بیان کردند. آن چیزی که تابه حال مشخص بود و فرمودند این بود که امکان از معقولات ثانی فلسفی است و ظرف تحققش در ذهن است. معقولات ثانیه ظرف تحققشان تمام در ذهن است؛ به عبارت دیگر اینها وجود خارجی ندارند. بله، ممکن است مصادیق خارجی داشته باشند، مانند طبایع نوعیه، انسانیت و حیوانیت، ولی ظرف تحقق آنها ظرف تحقق در ذهن است. ظرف اتصاف در خارج است؛ یعنی یک شیء خارجی، یک عین خارجی متصف به امکان است ولی خود این مفهوم امکان اگر بخواهد قالب ریزی بشود اگر بخواهد لباس وجود بپوشد، در چه ظرفی لباس وجود می پوشد؟ آیا در این اتاق می پوشد یا اینکه در ذهن؟ صحبت در این است.

آقایان قائل اند به اینکه ظرف وجودش در خارج است. همین طور که ماهیات شخصیه و اعیان خارجی ظرف تحقق آنها در خارج است، یک چیزی به نام امکان هم در خارج هست، منتها همان طور که دیروز گفتیم فقط حلال زاده اینها را می بیند! خلاصه آن کسی که شک و شبهه ای در او هست می بیند. ما که ندیدیم همراه با این شیء خارجی و این عین خارجی، یک شیء دیگری هم وجود داشته باشد به نام امکان. دیدید بعضی اوقات یک تصاویری را نشان می دهند که همراه با آن تصویر یک سایه ای هم در کنارش هست؛ خودش تصویر است و یک سایه ای هم به اندازه ۲ یا ۳ میل همراهش است و بعضی ها سایه هایش زیاد است. حالا ما از باب تشبیه می گوئیم. آن شیئی که خود تصویر است، خود آن ماهیتی است که در خارج هست. زید و عمرو و ... ، آن سایه ای که در کنارشان هست همان امکانی است که آقایان می گویند. این هم یک مسئله ای که واضح البطلان است.

ادله آقایان بر زیادت امکان بر وجود در ظرف خارج

علی ای حال مرحوم آخوند این ادله را در اینجا

ذکر می کند. دلیل اول آقایان این است که ما بر شیء
به دو نحو امکان حکم می کنیم می گوئیم: **الشیء إما
ممکن فی الخارج و الشیء إما ممکن فی الذهن.**

پس معلوم می شود که آن شیئی که متصف به امکان
است در خارج، با آن شیئی که متصف به امکان است
در ذهن تفاوت دارد، درحالی که هر دو شیء یکی
است. شکی نیست که این ماهیت یک امر بیشتر
نیست، وقتی که این ماهیت لباس وجود بپوشد این
ماهیت تفاوت می کند، این ماهیتی که در خارج
هست با ماهیتی که در ذهن هست متفاوت است، و
همین طور امکان آن هم متفاوت است. یک ماهیتی
ممکن است در ذهن ما بیاید و ممکن است نیاید،
یک ماهیتی ممکن است در خارج لباس وجود بپوشد
و ممکن است نپوشد. بنابراین خود ماهیت - خوب
شد که نگفتند ماهیت فرق می کند! حالا در بحث
ماهیت بعداً در وجود ذهنی صحبت می شود. - که
در خارج لباس امکان را پوشیده است با ماهیتی که
در ذهن لباس امکان را پوشیده است متفاوت است.
و نیست تفاوت مگر در خود امکان! یعنی وجود

امکان خارجی موجب شده است که افتراقی بین ماهیت متحقق خارجی و بین آن ماهیتی که متحقق در ذهن است بیندازد، و آن به خاطر نفس امکان است. به عبارت دیگر ما یک امکان در ذهن داریم و یک امکان هم در خارج داریم، و اگر آن اتصاف به امکان و آن وصف به امکان تفاوت داشته باشد هیچ فرقی بین این و بین آن دیگر نخواهد بود.

من باب مثال دو تا کتاب هست که هر دو ملوّن به بیاض هستند، هم این سفید است و هم آن سفید است - از باب مثال می گویم والا باز در اینجا تعدد و تعیین هست، این کتاب یک امر است و آن کتاب یک امر دیگر است، ولی به خود آن رنگ کار داریم. -

اگر با یک رنگ و در یک حد و در یک درجه هر دو کتاب را با آن رنگ کنید، مثلاً رنگ سفید با این حد خاص رنگ کنیم و خود هر دو کتاب شبیه هم باشند مثلاً کتاب اسفار باشند و هر دو هم رنگش یکی باشد، شما بین کتاب خودتان و کتاب رفیقتان فرقی نمی گذارید چون هر دو یک رنگ دارند، هر دو یک جلد دارند و هر دو تعداد صفحات و وزنش یکی است. حالا اگر رنگها متفاوت بود شما با این

رنگ‌ها تفاوت می‌گذارید، مثلاً رنگ کتابی که جلوی من است زرد است، حالا نه زرد است و نه سفید است اما این کتابی که جلوی آقای ... است سفید است. من با همین اختلاف می‌توانم تمیز قائل بشوم که این کتاب مال من است و این کتاب مال ایشان است، و همین‌طور سایر اعراض. این امکانی که ماهیت متصف به امکان است دو جور امکان است: یک امکانی است که ظرف تحققش در خارج است و یک امکانی است که ظرف تحققش در ذهن است. لذا این موجب افتراق بین این ماهیت شده است. ماهیت خارجی را با ماهیت ذهنی جدا کرده است.

اشکال به دلیل اول در خلط بین وجود ذهنی و وجود خارجی

اشتباه اینها در این است که اینها مسئله اتصاف ماهیت به امکان را با اتصاف ماهیت به وجود خلط کردند. در بحث وجود ذهنی خواهیم آورد که در آنجا فرق بین ماهیت موجوده در ذهن با ماهیت موجوده در خارج فقط در بحث وجود است نه اینکه بحثش در ماهیت باشد. ماهیت هیچ فرقی نمی‌کند، نحوه وجود است که بین ماهیت ذهنی و ماهیت خارجی موجب افتراق است و در آنجا در بحث

وجود ذهنی خواهیم گفت. برخلاف کلام مرحوم
آخوند که ما در بحث وجود ذهنی آنچه را که در ذهن
[می‌آید ماهیت و وجود خاص ذهنی می‌دانیم].
چون مرحوم آخوند قائل‌اند به اینکه آنچه در ذهن
هست فقط وجود است، فقط نفس الوجود است
مانند حرکت که بعضی‌ها من جمله خودشان
قائل‌اند که **الحركة وجودٌ**. ما إن شاء الله در بحث
وجود ذهنی خواهیم گفت که وجود بدون تقید به
حد، امکان ندارد که در خارج متحقق بشود. یعنی
همین که یک شیء می‌خواهد در خارج تحقق پیدا
کند، نفس ظرف تحقق خارجی حتماً مهر تقید و
تحدد را به آن خواهد زد، و این امر موجب نمی‌شود
که آنچه در ذهن هست نفس ماهیت باشد بدون
وجود، و نفس وجود باشد بدون تحدد و تقیدش به
قیود. اختلاف بین آنچه که در ذهن تحقق پیدا می‌کند
و بین آنچه که در خارج تحقق می‌کند اختلاف در
ماهیت نیست. دقیقاً عین آنچه که در ذهن هست در
خارج تحقق پیدا می‌کند اگر بخواهد تحقق پیدا کند
بدون یک سرسوزنی کم و زیاد. اما فرق در این است
که وجود خارجی وجود خاص است، وجودی است

که ثقل دارد، وجودی است که حجم دارد، وجودی است که وزن دارد، وجودی است که دارای خصوصیات خارجی است. من باب مثال شما همین گنبد مسجد اعظم را تصور می‌کنید اما این گنبد مسجد اعظم که با آن حجمش در سر شما نرفته است! آن گنبد کجا و مغز سرکار کجا؟! ولی این همان تصور با تمام خصوصیات الآن در ذهن شما قرار گرفته است. به صرف اینکه من گفتم، یک دفعه شما تصور یک گنبد بزرگی را در خودتان کردید؛ البته نه در خودتان بلکه در عالم خارج!! من قصد جسارت نداشتم!! این تصور خارجی با آنچه در خارج هست یکی است، الا اینکه آن دارای وزن است و حجم است و آن چیزی که در ذهن شما هست دارای وزن و حجم نیست. لذا صد هزار مانند آن هم تصور می‌کنید بدون اینکه مسئله‌ای اتفاقی بیفتد، فقط مطلب در کیفیت وجود است. این دلیل اول آقایان بود.

دلیل دوم آقایان که قائل به زیادت امکان بر ماهیت در خارج هستند این است که می‌گویند: اگر

شیء، ممکن در اعیان نباشد باید یا ممتنع باشد یا ضروری باشد. چون خالی از این سه تا که ما نداریم. هر قضیه‌ای متّجه به یکی از این جهات ثلاث است، یا قضیه ما قضیه ممکنه است یا ضروریه است یا ممتنعه. پس اگر شیء، ممکن در خارج نباشد پس باید بگوییم در خارج، یا ممتنع باشد یا ضروری باشد. چون در وحدت هم بحث می‌کنند، در وجود هم بحث می‌کنند. بحث در وحدت و وجود هم داخل در این است. می‌گویند: اگر غیر از آن واحد، خود وحدت هم در خارج وجود نداشته باشد. من باب مثال الآن این کتاب واحد است، خود کتاب یک امری است و آن وحدتی که بر این کتاب حمل شده آن هم یک امر دیگری است که در خارج هست. و آن را هم عرض کردم که فقط حلال زاده می‌تواند ببیند! آنچه ما می‌بینیم کتاب است.

اینکه غیر از این کتاب یک وحدت دیگری هم در خارج هست، اگر شما می‌گویید: وحدت در خارج نیست، خلاف وحدت کثرت است پس باید بگویید: یک کتاب در خارج متکثر است و این متناقضین است، یا اینکه وجود حمل بر موجود

می‌شود، آنچه که در خارج احساس می‌کنیم آن موجود است، وجود عرض بر آن موجود می‌شود، بر آن ماهیت موجود خارجی. غیر از آن موجود اگر یک وجود دیگر نباشد بنابراین باید بگوییم: این شیئی که در خارج هست معدوم است. یعنی وقتی ما می‌گوییم: «زید موجود». «موجود» یعنی چه؟ ذاتٌ ثبت له الوجود دیگر. «موجود» یعنی این. خب این که ما داریم می‌بینیم همین تعین خارجی است همین زید است، این زیدی که موجود است. اگر قرار بر این باشد که وجود هم غیر از این موجود در خارج نباشد پس باید خلافتش که معدوم است در خارج باشد. البته باز در اینجا یک خلطی شده که بین وجود و بین معدوم در اینجا تقابل افتاده، درحالی که اگر اینها بخواهند دلیلشان را درست بیاورند باید بین وجود و عدم تقابل بیندازند نه بین وجود و بین معدوم. این یک مسئله است. و حیث اینکه این دوتا با هم متناقضین هستند بنابراین باید در خارج ما یک امکانی داشته باشیم، یک وحدتی در خارج داشته باشیم و یک وجودی در خارج داشته باشیم. این هم

دلیل دوم آقایان است.

دلیل سومی که می‌فرمایند این است که مگر شما نمی‌گویید: اینها محمولات ذهنی هستند، یعنی ظرف تحقق اینها در ذهن است؟! خب ذهن هم ذهن است دیگر، کاری با آن نمی‌توان کرد، ذهن کارش مونتاژ است، ذهن کارش ترکیب است، خب چه اشکال دارد حالا که این‌طور است و این اعتباری است، این امکان را به‌عنوان محمول بر هر موضوعی که دلش می‌خواهد بچسبانند؟! وقتی که قرار ذهن است و نه در خارج، [خب چه اشکال دارد؟!] در خارج، از اختیار ذهن مسئله بیرون می‌رود و مسئله در وجود خارجی می‌رود. زید امکان دارد در خارج، واجب الوجود وجود دارد در خارج، شریک الباری ممتنع است در خارج. خارج از دست ذهن بیرون است. ولی ذهن که دیگر به‌دست خودش است، ترکیب می‌کند، مونتاژ می‌کند، یکی را موضوع قرار می‌دهد و آن را محمول قرار می‌دهد. ما اگر قرار باشد بگوییم: ذهن است، خب شریک الباری را می‌گوییم: ممکن، واجب الوجود را می‌گوییم: ممتنع، ذهن است دیگر! ذهن این وصف و این

محمول را به هر موضوعی که دلش بخواهد می‌چسباند درحالی‌که می‌بینیم باطل است. اینکه باطل است به‌خاطر این است که خود همین وصف در خارج هست، و این وصف وقتی در خارج هست این ذهن دیگر نمی‌تواند به او بچسباند، چون از باب تقابل و تطبیق بین آنچه در ذهن است و آنچه در خارج است می‌بینیم این تطبیق جور درنیامد، آنچه که در خارج است ممتنع است و آنچه که در ذهن است ممکن است.

اما همین جا یک نکته‌ای هست که مرحوم آخوند متذکر آن نشدند و آن این است که این تطبیق را خودتان از کجا آوردید؟! تا آن امکان و امتناع و ضرورت در ذهنتان نباشد شما از کجا می‌گویید: متناقضین؟! پس باید یک چیزی در ذهن باشد تا شما به‌عنوان یک تطبیق خارجی بگویید. یعنی در وهله اول، آن امکان در ذهن هست یا آن امتناع در ذهن هست نه‌اینکه در خارج است. این هم یک نکته بود.

تلمیذ: این امکان در ذهن را هم از خارج گرفته‌ایم کما اینکه خیلی از امور انتزاعی را از خارج می‌گیریم.

استاد: شما از کجای خارج گرفته‌اید؟! شما غیر

از این کتاب [آیا چیزی می‌بینید؟!] همان‌طور که

عرض کردم مگر اینکه شما حلال زاده هستید ولی ما نیستیم! ولی این کتاب آنچه ما می بینیم همین است، جلد است و این هم کاغذ است و

تلمیذ: جواب به وجود و ماهیت را هم می دهند دیگر، می گویند: ما در خارج، هم ماهیت انتزاع می کنیم و هم وجود انتزاع می کنیم، هم امکان انتزاع می کنیم و هم وجود انتزاع می کنیم. پس این طور نیست که حتماً وجود ذهنیه دارد. ممکن است در خارج چیزی باشد ولی حالا بحث در آنجا می شود که در خارج چه هست.

استاد: نه، آنچه ما احساس می کنیم. ببینید، آنچه

ما در خارج می بینیم کتاب است و غیر از کتاب که چیزی نمی بینیم. این کتاب است و این کیفیات و کمیاتش است و این مطالب هم که در آن هست. اما حالا امکانش کجا است؟!

تلمیذ: پس این را که فرمودید بر می گردیم به همان جواب سؤال اول.

استاد: بله، بالاخره آنچه ما داریم می بینیم این

است. خب شما بیااید امکان را هم به ما نشان بدهید!

دلیل چهارم که می آورند می فرمایند: این دلیل

چهارم اختصاص به امکان دارد، و شکی نیست که

هر ممکن مسبوق به امکان است. به عبارت دیگر

جاعل آن ماهیت را از امکان بیرون می آورد و لباس

وجود به آن شیء می پوشانند. و قبل از اینکه جاعل

جعلش به او تعلق بگیرد امکان بر این سابق است،

والا اگر امکان بر این سابق نبود جاعل چه کار

می خواهد بکند؟ چیزی را که هست، هست

نمی‌کند! تحصیل شیء حاصل که محال است. پس امکان سبقت دارد بر آن امری که جاعل به واسطه جعل [محقق می‌کند.] حالا یا جعل وجود می‌کند یا جعل ماهیت، آن دیگر بسته به اصالة الوجود یا اصالة الماهية است. جاعل به واسطه جعل، آن امری را که امکان بر آن سابق است آن امر را متحقق می‌کند. اگر امکان در خارج نباشد در ذهن باشد، پس باید جعل جاعل فقط به ذهن تعلق بگیرد نه به خارج. چون معنی ندارد که جاعل بیاید و یک امری را که خود اتصافش در ذهن است، آن را بیاورد و در خارج محقق کند. ذهن و خارج دو چیز است، دو امر است. آن جاعل نمی‌آید ذهن را تبدیل به خارج کند. اگر آن امر، امر خارجی است خارج درست می‌کند و اگر آن امر، امر ذهنی است ذهنی درست می‌کند. [اینکه] یک امر ذهنی را بخواهد در خارج درست کند به دست جاعل نیست. چطور اینکه می‌گویند: تصور شخصی در اختیار کسی نیست. اگر خیلی زورتان به شخصی برسد این است که آن را نگه دارید و در یک اتاق حبس کنید، دیگر قدرت ندارید

تصورات او را هم در اختیار بگیرد، فکر او را دیگر قدرت ندارید در اختیار بگیرد، او فکر می کند، خود او جاعل فکر خود است و خود او مصوّر تصاویر خود است، شما زورتان برسد فقط می توانید او را نگه دارید و نگذارید از این اتاق بیرون برود. بنابراین همین دلیل بر این است که امکان، وجود خارجی دارد.

جواب مرحوم آخوند به ادله آقایان

مرحوم آخوند در جواب اینها یک مسئله ای را می فرمایند و البته بعد جواب هم می دهند ولی با توجه به آن قضیه که جواب حلی در اینجا می دهند دیگر این مطالب همه اش خود به خود منتفی می شود. ایشان می فرمایند که ما قبلاً گفتیم: یک ماهیاتی هست که این ماهیات جزء معقولات ثانیه است، یک مفاهیمی است که جزء معقولات اولیه است. آنچه که اشیاء است و ماهیات اشیاء است، یا ظرف تحقق و ظرف اتصافشان در خارج است و در خارج تحقق پیدا می کنند، هم شیء متصف به آن وجود می شود در خارج و هم ظرف تحققش در خارج است، یعنی اتصاف این ماهیت به وجود در ذهن نیست بلکه در

خارج است.

و بعضی از ماهیات هستند که این ماهیات و مفاهیم، ظرف تحقق آنها در ذهن است ولی ظرف اتصاف در خارج است مانند امکان و شیئت یا مانند وحدت و وجود و امثال ذلک. این شیء خودش در خارج متصف به این اوصاف است، من باب مثال این کتاب خارجی متصف به وحدت است، این کتابی که در خارج هست متصف به امکان است چون قبلاً نبوده و الآن هست، همین کتاب خارجی متصف به شیء است **هذا شیء**. ظرف اتصاف این شیء خارج است ولی این مفهوم، ظرف تحققش در ذهن است. یعنی وقتی ما بخواهیم دست بیندازیم و این کتاب را بگیریم، غیر از این کتاب یک امکان دیگری در دست ما نمی آید، آنچه در دست ما می آید همان تصور ذهنی ما است که همراه با ما است. تحققش در ذهن است گرچه اتصاف این شیء به این در خارج است. بعضی چیزها هست که هم ظرف تحققش ذهن است و هم ظرف تحققش خارج است مانند طبایع نوعیه که اینها ظرف تحققشان هم در خارج است و

هم در ذهن است. کلی طبیعی، هم ظرف تحققش در ذهن است، یعنی ذهن تصور می‌کند. و هم از باب تحققش به تحقق جزئیات و مصادیق خارجی مانند انسان و... باز ظرف تحقق خارجی دارد. وقتی که زید در خارج باشد ما می‌گوییم: انسان در خارج موجود است. آیا نمی‌گوییم؟! انسان در خارج موجود است منتها به واسطه جزئیاتش و به واسطه مصادیقش نه به واسطه خودش.

بعضی چیزها هست که هم ظرف تحققش و هم ظرف اتصافش هر دو در ذهن است مثل تصورات کلی مثل نفس کلیت، نفس جزئیت. طبیعت به عنوان **آنه کلی** نه به عنوان طبیعت وجود افراد در خارج که اینها هم ظرف تحققشان در ذهن است و هم ظرف اتصافشان. اینکه می‌گوییم: **الانسان کلی**، این حمل کلیت بر این انسان در خارج نیست چون آن که در خارج است انسان کلی نیست. نه اتصافش در خارج است و نه تحققش. پس اینها تحققشان در ذهن است.

بنابراین مرحوم آخوند می‌فرماید:

روی این حساب ما باید بینیم که امکان جزء کدامیک

از اینها است. آنچه ما ملاحظه می‌کنیم متوجه می‌شویم که امکان، ظرف اتصافش در خارج است، واقعاً این شیء در خارج متصف به امکان است ولیکن ظرف تحققش در ذهن است، به‌خاطر اینکه ما غیر از آن در خارج چیز دیگری به‌نام امکان مشاهده نمی‌کنیم.

إشكالات و تفصیلات:
 إنّ الذین یقولون إنّ الإمكانَ و نظائرَه كالوجوبِ و الوجودِ و الشیئِیةِ و الوحدةِ لها صورةٌ فی الأعیانِ و هویةٌ زائدةٌ علی ذاتِ الممكنِ و الواجبِ و الموجودِ و الواحدِ و الشیءِ ربما احتجّوا علی إثباتِ دعواهم بحجج:
 أولاًها: أنّا إذا حکمنا علی الشیءِ بأنّه ممکنٌ فی الأعیانِ نُدرکُ تفرقةً بینَ هذا و بینَ ما نحکمُ أنّه ممکنٌ فی الذهنِ و لیسَ إلا أنّ الممكنَ الخارجیَ إمکانه فی الخارجِ و الممكنَ الذهنیَ إمکانه فی الذهنِ و قس علیهِ نظائرَه.
 «[اشکال‌ها و رهایی از آنها:] آن کسانی که می‌فرمایند: امکان و نظائرش مثل وجوب و وجود و شیئیت و وحدت و این مفاهیمی که ظرف تحققشان ذهن است^۱

اینها یک صورتی در اعیان خارجی دارند و یک تحقق زائده بر خود ممکن و بر خود واجب و موجود و واحد و شیء در خارج دارند. (علاوه بر اینکه ذات ممکن در خارج هست، ذات واجب در خارج هست، ذات موجود و واحد و شیء در خارج هست، غیر از آنها همراه با آنها یک مسئله‌ای به نام امکان هم در خارج هست.) مطالبی فرمودند:

یکی از آنها این است: وقتی که ما حکم می‌کنیم بر یک شیئی به اینکه ممکن است در اعیان، یعنی ممکن الوجود خارجی است، یک تفریقی بین این حکم و بین [آنچه در ذهن حکم می‌کنیم که ممکن است ادراک می‌کنیم، یعنی] احساس می‌کنیم بین آنچه که در ذهن حکم می‌کنیم و آنچه در خارج حکم می‌کنیم اختلاف هست. این دلیلش این است که ممکن خارجی، امکانش در خارج هست. (یعنی من‌باب‌مثال آن زیدی که در خارج هست، غیر از آن زید هم یک امکانی در خارج وجود دارد که ما نمی‌بینیم. ممکن ذهنی، امکانش در ذهن هست.) و وحدت و شیئیت هم همین‌طور است.»

تلمیذ: مسلم است که اینها این‌قدر عقل داشتند که بگویند: امکان را نمی‌توانیم در خارج ببینیم! آیا اینها خلط بین مصداق و مفهوم نکرده‌اند؟! مثل وحدت و وجود که ما می‌گوییم: وحدت را از خارج انتزاع می‌کنیم اما مصداق خارجی وحدت همان شیء خارجی است، اینها خلط بین امکان و ممکن کرده‌اند.

تفاوت بین قضیه امکان با وحدت و وجود

استاد: اتفاقاً خود مرحوم آخوند هم همین‌طور

می‌فرمایند. ایشان می‌فرمایند: مسئله وحدت و

وجود با امکان فرق می‌کند. در مسئله وحدت – البته

^۱ . البته ایشان در وجوب و وحدت مطلبی دارند و چون دیدم امروز نمی‌رسیم بگوییم، آن مسئله را موکول به فردا کردم.

نه با این ادله‌ای که اینها ذکر می‌کنند بلکه با یک دلیل
 بسیار محکم که ایشان دلیل عرشی و از الهامات
 می‌نامند. - آنجا وحدت، شیئی غیر از نفس وجود
 نیست. یعنی در هر جا که وجود هست در آنجا
 وحدت هست و در هر جا که وحدت هست در آنجا
 وجود هست. و این بحث بین تشکیک در وجود و
 تشخص در وجود هم از همین جا می‌آید. آنچه که
 در عالم هست بنا بر یک مسئله بسیار دقیق، همه آنها
 چیزی جز یک امر واحد نیست. یعنی وجود در عالم
 تکرر پیدا نمی‌کند، ظهورات مختلفی پیدا می‌کند.
 به عبارت دیگر آنچه در عالم وجود پیدا می‌کند تجزیه
 و تقسیم نشده است بلکه همه مرتبط به یک حبل
 واحد و همه منسجم به یک امر است. من باب مثال
 وقتی شما یک پرتقال را در نظر می‌گیرید قبل از اینکه
 یکی یکی این اجزایش را در بیاورید این پرتقال یک
 امر واحد و یک انسجام واحد را داشت. بعد شما این
 پرتقال را یک جزئش را درمی‌آورید و کنار
 می‌گذارید، یک جزئش را درمی‌آورید و کنار
 می‌گذارید، یک جزئش را درمی‌آورید و کنار
 می‌گذارید، این پرتقال تجزیه می‌شود، تقسیم

می شود به اجزائی که هیچ گونه ارتباطی با هم ندارند. از باب تشبیه و تقریب مسئله وجود و مظاهر مختلفی که در عالم دارد، تشبیه به آن پرتقال قبل از باز شدن است، قبل از اینکه شما باز کنید یک وجودی و هویتی به نام پرتقال الآن در دست شما هست و این هویت پرتقال دارای مظاهر مختلفی است حتی شما از پوست این می توانید تشخیص دهید که چندتا حبه در این پرتقال موجود است، از خارج هم می توانید این را متوجه شوید. از باب تشبیه، مسئله وجود به این کیفیت است و مسئله وحدت به این کیفیت است. این مسئله تشخیص در وجود است.

در بحث تشخیص در وجود ما قائل به وحدت حقیقه هستیم، وحدت حقیقه ای که قابل تجزیه نیست. چون وحدت قابل تجزیه نیست، وحدت حقیقه ای که قابل انصرام نیست، وحدت حقیقه ای که تقسیم به اجزائی نمی شود. و این موجودات مختلفی که در عالم هست و هر کدام جدای از یکدیگر هستند و ظهور جدا و تقسیم دارند ولی در باطن یک حقیقت مرتبط به هم هستند که آن حقیقت

مرتبط به هم را ما عبارة أخرای از وحدت حقیقی وجودی می دانیم. این برخلاف مسئله تشکیک است که در قضیه تشکیک، اختلاف در ضعف و شدت اصلاً موجب اختلاف در مراتب است. ما به مرتبه پایین، مرتبه بالا نمی گوئیم و به مرتبه بالا، مرتبه پایین نمی گوئیم. یعنی در مسئله تشکیک، به عبارت دیگر باید قائل به تناقضی شویم، در عین اینکه یک امر، امر واحدی هست چطور این امر دارای اختلاف و تباین ماهوی می شود، لذاست که قول تشخص در وجود، قول عالی و راقی در بحث وجود و در بحث حقیقت وجود در اینجا تلقی می شود. البته بنا بر آن تعریفی که ما از مسئله تشکیک در وجود می کنیم، آن مراتب در تشخص در وجود، تفاوتی در آنجا ندارد.

در مسئله وحدت و وجود قضیه همین طور است که ایشان می فرماید. یعنی در مسئله وحدت در خارج، آن امر عبارة أخرای واحد است. یعنی وقتی که ما کتاب را در خارج می بینیم نیاز به حلال زادگی و غیر حلال زادگی ندارد، همین که شما کتاب را می بینید وحدت را هم با او می بینید. این نیست که

شما کتاب را ببینید ولی امکان را نبینید. ما امکان را نمی‌بینیم. این است که شما مثلاً کتاب را ببینید و همراه با او سایر چیزها را مشاهده نکنید؛ آن اوصافی که ظرف تحققش در ذهن است. و همراه با این کتاب ما وجود را می‌بینیم، یعنی احساس وجود می‌کنیم، این الآن موجود است، یعنی نفس وجود را ما الآن در این کتاب می‌بینیم به این قالب، نفس وجود را در این لیوان می‌بینیم به این قالب، نفس وجود را در این شیشه می‌بینیم به این قالب. این نفس وجود را ما داریم در اینجا مشاهده می‌کنیم، نه اینکه یک امر تخیلی و یک امر اضافی را. ولی در بقیه فرق می‌کند.

و ثانيها أنّه إن لم يكن الشيء ممكنًا في الأعيان لكان في الأعيان إما ممتنعًا أو واجبًا إذ لا مخرج للشيء عن أحد هذه الأوصاف و لو لم يكن موجودًا في الأعيان لكان معدومًا و لو لم يكن واحدًا لكان كثيرًا فيلزم أن يكون المحكوم عليه بآئمه ممكنًا أو موجودًا أو واحدًا في الأعيان ضروري وجود أو ضروري عدم و معدومًا و كثيرًا و هذا تناقض مستحيل.

«و دوم اینکه اگر شیئی ممکن نباشد در اعیان، پس یا باید ممتنع باشد یا واجب، زیرا مخرجی برای شیء از اینها نیست، یعنی هیچ مفری از این اوصاف ثلاثه ندارد. اگر شیء موجود نباشد در اعیان، باید معدوم باشد. اگر شیء واحد نباشد باید زیاد باشد. لازم می‌آید با این قیاسی که ایشان فرمودند که محکوم علیه ما ممکن است یا موجود است یا واحد است در اعیان، اینکه در اعیان ممکن باشد لازم می‌آید وجودش ضروری باشد یا عدمش ضروری باشد یا معدوم باشد یا کثیر باشد. (چون شما اینها را قبول نکردید در اعیان. شما می‌گویید: امکان در خارج نیست، وحدت در خارج نیست، وجود در خارج نیست. اگر وحدت در خارج نباشد پس خلافتش که کثرت است باید در خارج باشد یا اگر وجود در خارج نباشد پس عدم باید در خارج باشد یا اگر امکان در خارج نباشد ضروری عدم یا ضروری وجود باید در خارج باشد.) و این تناقض محال است.»

و ثالثها لو كان هذه الأشياء محمولات ذهنية و أوصافاً عقلية لا أموراً عينية في ذات الحقائق كان للذهن أن يضيفها بأية ماهية اتفقت فكان كل مفهوم و إن كان من الممتنعات كشريك الباري و اجتماع النقيضين و العدم المطلق ممكنًا و قس عليه غيره.

«و سوم اینکه اگر اینها محمولات ذهنی و اوصاف عقلیه باشد نه امور عینیه در ذوات حقائق و در خود حقائق، ذهن می‌آید ترکیب می‌کند و این را محمول قرار می‌دهد برای هر موضوعی که دلش می‌خواهد، واجب الوجود را می‌گوید: ممکن. پس هر مفهومی اگرچه از ممتنعات باشد مثل شریک الباری یا اجتماع نقیضین یا عدم مطلق، همه اینها را بگوییم: ممکن، به جهت اینکه ذهن است دیگر، ذهن دلش می‌خواهد هر چیزی را موضوع قرار می‌دهد و دلش می‌خواهد هر چیزی را محمول قرار می‌دهد. [و قیاس کن بر این موارد، غیر اینها را.]»

و رابعها مختصة بالإمكان و هو أن كل حادثٍ يجب أن يسبقه الإمكان و لا يوجدُه الفاعل إلا لأنه ممكن في الأعيان لا لأنه ممكن في الذهن فحسب و إلا ما حصل له تحقق إلا في الذهن فما وجد في الخارج فلا بد من أن يكون له إمكان في الخارج.

«دلیل چهارم مختص به امکان است. هر حادثی باید قبلاًش امکان سبقت بگیرد. و فاعل او را ایجاد نمی‌کند مگر به‌خاطر اینکه ممکن است در اعیان، نه به‌خاطر اینکه او ممکن است در ذهن، به‌تنهایی. والا تحقق برای او حاصل نمی‌شود مگر در ذهن. چون جاعل، جعلش به ذهن تعلق می‌گیرد. پس آن که در خارج پیدا شود

باید امکان در خارج داشته باشد.»
و هذه الحجج أقوى ما يمكن أن يُذكر من قبلهم في كون الإمكان وسائر الأمور العقلية والأوصاف الذهنية التي تجري مجراها لها صورة عينية لكن لطالب الحق أن يدفع هذه الاحتجاجات بأنّ المسلم هو أنّ الإمكان و نحوه أمور زائدة على الحقائق التي أضيفت هي إليها في العقل بأنّ العقل إذا لاحظ ماهية الإنسان أو غيرها مثلاً وجدها في حدّ نفسها بحيث لم يكن الإمكان ذاتها أو ذاتيها و كذا سائر النعوت التي ليست نفس الماهية و لا جزئها.

«این ادله، اقوی ادله‌ای است که ممکن است از جانب آنها ذکر شود در اینکه امکان و سایر امور عقلیه و اوصاف ذهنیه‌ای که جاری مجرای این امکان است، این یک صورت عینی خارجی دارد. ولی برای طالب حق است که دفع کند این احتجاجات را به آن که ما قبول داریم که امکان و نحوش امور زائده بر حقایق هستند که اینها به آنها در عقل اضافه می‌شوند. مسلم این است که اینها امور زائده هستند که در عقل اضافه می‌شوند. و وقتی که عقل، ماهیت انسان یا غیرش را مثلاً ملاحظه کند، فی‌حذفش این ماهیت را این‌طور می‌بیند که امکان، ذات این ماهیت نیست و ذاتی‌اش هم نیست؛ یعنی نه ذاتش است و نه ذاتی‌اش است، نه نفسش است و نه آن اجزائی که مقوم او هستند، هیچ‌کدام از اینها نیست. و همچنین سایر صفاتی که نه خود ماهیت است و نه اجزاء ماهیت است و جزء ماهیت است.»

و أما أنّ هذه الأمور الزائدة لها صورٌ في الأعيان فغير مسلم، اللهم إلا في النعت الذي هو الوجود و كذا الوحدة الشخصية التي هي نفس حقيقة الوجود عند الراسخين ببران خاص بالوجود و لا تأثير لشيء من هذه الحجج في أنّ للوجود صورة في الأعيان.
«و اما اینکه این امور ظاهری صورتی در اعیان خارجی داشته باشند این قابل قبول نیست، مگر اینکه ما از جمله این نعوت، دو نعت را استثنا می‌کنیم: یکی وجود است و همین‌طور وحدت شخصیه‌ای که آن عبارت است از خود حقیقت وجود. خود حقیقت وجود همراه با و توأم با وحدت شخصیه است پیش افرادی که راسخاند به برهان خاصه وجود، (که حالا فردا عرض می‌کنیم) اینها مستدل‌اند. و تأثیری برای این ادله نیست. یعنی ادله نمی‌توانند کاری از این نظر انجام دهند؛ این که وجود یک صورتی در اعیان دارد. یعنی این ادله دلیلش برای وجود کافی نیست.»

آنچه ما برای وجود می‌خواهیم قائل باشیم آن

یک جای دیگر است که هر جا وجود باشد آنجا باید

تشخص باشد و هر جا تشخص باشد آنجا باید وجود

خارجی باشد و هر جا وجود باشد آنجا باید وحدت

باشد و هر جا وحدت باشد آنجا باید وجود باشد. ما

از راه دیگری این مسئله را ثابت می‌کنیم.

بل هو ممّا حصّٰلناه بالهام غيبی و تأييد ملكوتي و امداد علوي و توفيق سماوي.
«بلکه ما این مطلب را به الهام غیبی و تأیید ملکوتی و امداد علوی و توفیق سماوی به‌دست آوردیم، (نه با این ادله‌ای که اینها امکان را امر خارجی قرار می‌دهند و وجود را هم می‌گویند: امر خارجی است. این که دلیل نیست).»

این وجود امر ذهنی است با این ادله ای که اینها

ذکر می‌کند، آن را باید از جای دیگر به دست

بیاوریم. کل شیء حصل فی الخارج فهو موجود، و

هر جا که وجود است آنجا وحدت است و هر جا که

وحدت است در آنجا وجود هست، و هیچ فرقی بین

وحدت و وجود نیست الا در مفهوم نه در خارجی.

و قول مَنْ قال: أَنَّهُ مُمْكِنٌ أَوْ مَوْجُودٌ فِي الْأَعْيَانِ فَيَسْتَدْعِي أَنْ يَكُونَ إِمْكَانُهُ أَوْ وَجُودُهُ فِي الْأَعْيَانِ غَيْرَ صَحِيحٍ إِذْ لَا يُلْزَمُ مِنْ صَحَّةِ حُكْمِنَا عَلَى شَيْءٍ بِأَنَّهُ مُمْكِنٌ فِي الْأَعْيَانِ أَنْ يَكُونَ إِمْكَانُهُ وَاقِعاً فِي الْأَعْيَانِ لِمَا عَلِمَتْ مِنْ أَنَّ الْوَجُودَ الرَّابِطَ قَدْ يَفْتَرِقُ مِنَ الْوَجُودِ فِي نَفْسِهِ لِلشَّيْءِ.

«و گفته کسی که می‌گوید: این شیء ممکن است یا این شیء موجود در اعیان است، پس حالا که شیء ممکن است یا اینکه شیء موجود است باید امکان او یا وجود او هم در خارج باشد، زیرا لازم نمی‌آید از اینکه ما حکم می‌کنیم شئی در اعیان ممکن است پس امکانش هم واقعاً در اعیان باشد. به‌خاطر اینکه ما متوجه شدیم که وجود رابط که ربط بین موضوع و محمول است، گاهی اوقات به‌تحقیق با وجود فی‌نفسه برای شیء تفاوت می‌کند.»

در بحث وجود رابط گفتیم که یک وجود رابط

داریم و یک وجود رابطی داریم. وجود رابط عبارت

است از نحوه ارتباط بین دو شیء، و این نحوه ارتباط

بین دو شیء با وجود فی‌نفسه که مال موضوع است

یا مال محمول است در نعوتی که حمل می‌شود بر

موضوع که آنها وجود فی‌نفسه دارند فرق می‌کند.

این وجود رابط وجودشان وجود فی‌غیره است.

بَلِ الْمُمْكِنُ مُحْكَمٌ عَلَيْهِ مِنَ قِبَلِ الذَّهْنِ أَنَّهُ فِي الْأَعْيَانِ مُمْكِنٌ كَمَا مَرَّ وَ مُحْكَمٌ عَلَيْهِ أَيْضًا مِنْ قِبَلِهِ أَنَّهُ فِي الذَّهْنِ مُمْكِنٌ فَالْإِمْكَانُ صِفَةٌ ذَهْنِيَّةٌ أَيْ نَحْوُ وَجُودِهَا الْخَاصِّ بِهِ فِي الذَّهْنِ لَكِنْ يُضَيِّقُهَا الْعَقْلُ تَارَةً إِلَى مَا فِي الْخَارِجِ وَ تَارَةً إِلَى مَا فِي الذَّهْنِ وَ تَارَةً يَحْكُمُ حُكْمًا مُطْلَقًا بِتَسَاوَى النِّسْبَةِ إِلَى الْعَيْنِ وَ الذَّهْنِ.

«بلکه ممکن، محکوم‌علیه از قِبَل ذهن است،

آن در اعیان ممکن است، همان‌طور که

گذشت. و محکوم‌علیه ایضاً از قِبَل ذهن، این

در ذهن ممکن است. (یعنی ذهن یک

محکوم‌علیه‌ای را می‌گوید در خارج هست و

یک محکوم‌علیه‌ای را هم می‌گوید در ذهن

هست.) امکان صفت ذهنیه است، یعنی نحوه

وجود خاصش مال ذهن است. لکن گاهی عقل

همین امکان را به یک موضوعی در خارج

می‌چسباند و گاهی به آنچه که در ذهن هست

می‌چسباند و گاهی حکم می‌کند به تساوی

نسبت به عین و ذهن. (کلیات طبیعی و طبایع

کلیه همچنان که وجود خارجی دارند همان‌ها

وجود ذهنی هم دارند. این به تساوی نسبت

بین عین و ذهن حکم می‌کند.)»

و كما لَا يَتَأْتِي لِأَحَدٍ أَنْ يَزْعَمَ أَنَّ الْاِمْتِنَاعَ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ صُورَةٌ فِي الْأَعْيَانِ لَمْ يَكُنْ

الممتنع في الأعيان ممتنعاً فيه وإن لم يكن له امتناع في الأعيان لكان إما واجباً أو ممكناً فكذا ليس له أن يقول ما ذكر في الحجة الثانية بل الامتناع والوجوب والإمكان حالها واحد في أنها من الأوصاف العقلية التي لا صورة لها في الأعيان مع اتصاف الأشياء بها في الأعيان والأذهان جميعاً فبطلت الحجة الأولى والثانية.

«و همچنان که نمی شود کسی این طور تصور کند که اگر صورتی در اعیان نداشته باشد بنابراین ممتنع در اعیان دیگر ممتنع نیست، اگر این طور باشد، اگر امتناع در اعیان نباشد، اگر خود وصف امتناع در خارج نباشد باید این شیء، یا واجب باشد یا ممکن باشد. پس نمی شود شخصی بگوید: آنچه در حجت ثانیه ذکر شد، [امتناع و جوب و و امکان] اینها همه حالشان واحد است در اوصاف عقلیه ای که صورتی در اعیان خارجی ندارند ولی ظرف اتصافشان در خارج است. خود شیء در خارج متصف است ولی تحققش در ذهن است. [پس برهان اول و دوم باطل شد].»

اللهم صلّ على محمد و آل محمد